

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

داکتر محمد کریم فارغی-استرالیا

۱۳ دسمبر ۲۰۲۰



داکتر محمد کریم فارغی

معرفی و پارچه شعری از الحاج محمد امان "فارغی" در وصف کابل



با ابراز امتنان از دوستان و عزیزان نسبت پیام های پر از مهر شان در مورد شعر (گریستم) اثر زنده یاد محمد امان فارغی کاکایم که در سال ۱۳۷۵ در جده عربستان سعودی وفات نمودند، غرض آشنائی بیشتر عزیزان با ایشان به معرفی مختصر شان می پردازم. هرچند در تذکره شاعران افغان که به اهتمام مولانا خسته ترتیب گردیده از ایشان تذکر به عمل آمده و نمونه شعر شان درج گردیده است، با آنهم خواستم مختصری از ایشان یاد آور گردم :

الحاج محمد امان فارغی فرزند مرحوم حافظ محمد اکبر فارغ (توخی) در سال ۱۳۰۹ هجری شمسی در ده افغانان کابل متولد گردیده و تعلیمات شان را در لیسه حبیبیه به پایان رساندند. پس از ختم مکتب در لیسه غازی معلم شدند سپس منحیث مدیر لیسه جامی هرات وظیفه اجراء کردند. پس از آن منحیث

معاون ریاست سواد آموزی و مهتم مجله بخوان و بدان وظایف شان را ادامه دادند و در همکاری با اداره یونسف افغانستان سفر های آموزشی به کشور های انگلستان، دنمارک، هالند، ایتالیا، بلجیم، جرمنی و فرانسه داشتند. در سال ۱۳۵۱ با استفاده از فیلوشیپ British Council به مدت یکسال در دانشگاه منچستر به تحصیل در رشته تعلیم و تربیه پرداختند .

ایشان یکی از هوا خواهان جمهوریت و تحکیم نظام دموکراسی به مفهوم واقعی آن در کشور بودند و عدالت اجتماعی را بنیاد یک نظام آبرومند و قابل قبول و جوابگو می دانستند.

در اشعار شان سوژه اصلی باز تاب عدالت اجتماعی، آگاهی افشار مختلف جامعه از مسائل و مشکلات اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی و عشق به وطن و مامن آبائی شان بوده است .
یکی از اشعار شان در وصف کابل :

کحل دیده می سازم خاک کوی کابل را	می خرم به آب خضر آب جوی کابل را
می کنی ز سر بیرون عشق ساده رویان را	گر به برکشی یکشب ساده روی کابل را
گر کسی خریدار است، حسن را طلبکار است	طرفه شور بازار است چارسوی کابل را
ای چمن چه می نازی بر هوای گلزارت	گلشننت کجا دارد رنگ و بوی کابل را
گرچه بوی باغ خلد در نسیم کشمیر است	حوریان به دل دارند آرزوی کابل را
گر نسیم فردوسی می وزد ز باغ طوس	بوی جنت الفردوس هست کوی کابل را
بایدت دهن شستن اولاً به آب گل	ای که بر زبان داری گفت و گوی کابل را

عشق نو خطان در دل فارغی نماید گل
بسکه هست بوی ناز نازبوی کابل را